

ملاطمتیان و صوفیان و جوانمردان

پیدایش ملاطمتیان در نیشاپور

۱ - از بحثی که درباره ارتباط ملاطمتیان با صوفیان و جوانمردان کردیم این نتیجه بدست می آید که مکتب ملاطمت بصورت کاملاً مجزا و جدا از حرکت عمومی تصوف که در اکثر نقاط جهان اسلام در قرون دوم و سوم پدیدار بود، پی انگیزه بی در نیشاپور به وجود نیامد ، همچنین پس از به وجود آمدن خود در حدود جغرافیایی که به ظهور پیوست ، متوقف نماند . این دبستان از اصولی که قبلاً در تاریخ تصوف موجود بود مدد گرفت و بدان جامه بی خاص در پوشید و به معانی آن اصول ، عمق بخشید و آن را اساس تعالیم ملاطمتی قرار داد سپس راه خود را به حلقه های دیگر صوفیه و غیر آن باز کرد .

بدین ترتیب کسی که در تاریخ مکتب ملاطمتی نیشاپور بحث میکند باید سیر تصوف را در خراسان بطور عمومی در نظر گیرد : چگونگی پدید آمدن این حرکت ، کسانی که آنرا استوار داشتند ، و همچنین رابطه این حرکت با گوشه نشینان صوفیان پیشین باید درست روشن شود تا نخست مرکز مکتب نیشاپور از مکتب خراسان و سرانجام از مکاتب دیگر تصوف اسلامی بصورت تقریبی مشخص و محدود گردد . این متتبع در عین حال باید جنبشهای صوفیه بی را که در قرن چهارم و پس از آن پدید آمد مورد توجه بسیار قرار دهد تا بتواند چگونگی آثار متقابل افکار اهل تصوف و ملاطمتیان را در خارج محیط نیشاپور نیکو دریابد و بیان دارد .

پیدایش ملاطمتیان در نیشاپور ، نه تنها به جنبشهای صوفیه بی که پیش از آن در خراسان و بیرون از خراسان نضج گرفته بود ، ارتباط دارد بلکه به عقیده من به حرکت دیگری که نه رنگ تصوفی دارد و نه دینی نیز مربوط تواند بود و آن جنبش جوانمردان است که هنوز هم ازین ناحیه سخت غامض و تاریک مینماید . این نکته درخور توجه فراوان است که صوفیان درباره جوانمردان - که قشیری یک باب از رساله اش را بدین طایفه تخصیص داده است بسیار سخن گفته اند و این ، بیگمان نتیجه پیوند وثیقی است که بیان تعالیم اهل ملاطمت و تعالیم اهل فتوت در نیشاپور ، قبل از آنکه تعلیمات اهل تصوف در خارج نیشاپور محل مهمی یابد ، موجود بود .

این مطلب از نکته نخستین پیچیده تر است زیرا دانش و اطلاع مادر باره فتوت و روش های آن - برغم آنکه در آن باره بسیار نوشته شده هنوز اندک است . جنبش جوانمردان در تاریخ اسلام چندان اهمیت دارد که شایسته است متتبعان کتابی خاص

دران باره بپردازند و جنبه های تاریخی و اجتماعی و سیاسی و تصوفی موضوع را روشن کنند .

۲ - ازوثایق تاریخی درباره حرکت صوفیه در خراسان پیش از ابراهیم بن ادهم عجلی بلخی متوفی ۱۶۰ هـ - که اصول خود را یکسره از اساتید بصری فراگرفت چیزی نمیدانم . ازین رو در موضوعی که مادر صدق بیان آنیم پیروان پسر ادهم که پس از مرگ او در شام به بلخ برگشتند بیش از خود او مورد توجه اند زیرا اینان بودند که در بلخ جنبش وسیعی پدید داشتند و از طریق وعظ و قصص دینی تعالیم استادان خود را در نیمه دوم قرن دوم در قبایل خراسان منتشر کردند .

تا آنجا که ممیزات بسیار مهم مکتب بصره را در تصوف در همین مکتب بلخ بطور واضح می بینیم از قبیل مبالغه در زهد و عبادت و خوف ، التزام آداب فقر و تصوف را یک امر خالص باطنی دانستن و در نتیجه با اجرای مراسم دینی و آداب و تقا لیدی که سخت مورد احترام و تجلیل اهل شام بود بجنگ برخاستن . بلی ابراهیم بن ادهم بر تعالیم صوفیه بصره بسیار نیفزود لیکن بقول استاد ماسینون در بعضی از معانی صوفیانه بسیار تعمق کرد تا بدانجا که از «مراقبه» معنی دقیق تراز مجرد تامل با تفکر در نفس گرفت «کمد» را در محل حزن قرار داد و «خله» را رضای همیشگی خدا از بنده معنی کرد .

لیکن شاگردان ابراهیم در تحت تأثیر عوامل محلی - اگر این تعبیر صحیح باشد بر گفتار استاد خویش و آنچه مکتب بصره گفته بود سخنها افزودند و در شرح بعض افکاری که پیش از آن جز قواعدی بسیط برای سلوک در طریق نبود به تفصیل همت گماشتند و این افاضات اضافی ، شرحی را که گفتیم ، به مرتبت بحثهای نظری ترقی داد : شقیق بلخی متوفی سال (۱۹۴ هـ) را که از افضل شاگردان ابن ادهم است درباره توکل صوفی و رجوع به خدا در هر چیز ، سخنها دارد . بلی ابن ادهم و دیگران راجع به توکل بخدا حرفهای بسیار گفته اند ؛ توکل بخدا از اموریست که اسلام طالب آنست و پیروان خود را بدان خواند لکن شقیق بلخی اسباب توکل و علت تشریح آن و همچنین اثر توکل را در تنظیم سلوک مریدان مطالعه میکند و ازین مطالعه خود به نتیجه پی میرسد که در تصوف خراسانی بطور آبی و در تصوف برخی از ملامتیان به وجه خاص اثر بزرگ دارد . قصه ابراهیم بن ادهم که ابونعیم در سرگذشت وی به تفصیل نقل کرده است قصه مردی است که قدمی جز به توکل بر نمیدارد و گامی بی رعایت آن اصل نمی نهاد سیر و طواف او در عراق و شام در تلاش روزی حلال خالی از هر شبیهه یی ، دلیل قاطع بر اعتماد و توکل وی به خداست . لیکن توکلی که شاگرد او شقیق بلخی از آن سخن میگوید معنی دیگر دارد .

به عقیده شقیق معنای توکل : طمأنینه و آرامش نفس است بدانچه خدا وعده کرده است اگر خواهی که مقدار صدق زاهد را در توکل او بدانی بنگر که آیا بدانچه خدا او را وعده فرموده است نظر دارد ؟ یا بدانچه بنده و عده اش کرده ؟ در صورتی که انسان نمیتواند مدت زندگیش را زیاد کند یا در طبیعت خویشتن تغییری دهد پس چگونه خواهد توانست بر روزی خود بیفزاید ؟ چرا انسان خود را

در نگهداری اشباحی که ناپایدار است رنج دهد یا در پیشه هایی که خالی از شبهه نتوانند بود دست برد؟ این اندیشه عمیق در جبریت، شقیق را بدانجا کشانید که به تسلیم مطلق در برابر اراده خدا و اذعان تمام به قضا و قدر او تعالی و نیز به تعطیل و بی اثر بودن اراده انسانی و رضای کامل بدانچه در علم خدا مقدر شده است، معتقد گردد. در نتیجه این عقیده دوفکر به وجود آمد که هر دو در تصوف پس از عصر شقیق اثر بسیار داشت: نخست ترك كسب و كار زیرا هر كسبی آلوده و زهر آگین است؛ دوم ترجیح فقر بر توانگری. شقیق راست: اگر فقیر بدانسانکه از فقر می ترسد از ثروت نیز بهره اسد زهدش کامل است. قول نخستین یعنی اندیشه ترك كسب از مهمترین مبادی تصوف خراسانی عهد شقیق بود که پس از او شاگردش حاتم اصم (۲۳۷ هـ) و همچنین احمد بن خضرویه (۲۴۰ هـ) و محمد بن الفضل بلخی (۲۴۳ هـ) به نشر و ترویج آن کوشیدند. در نیشاپور دوتن دیگر یعنی ابو حفص حداد ملاطی (۲۶۴ هـ) و احمد بن حرب در نشر این اندیشه سعی کردند. ملاطی در نیشاپور در نیمه دوم قرن سوم به نیشاپور انتقال کرد و رجال اولیه ملاطی در آنجا ظهور کردند. این رجال را چنانکه پس ازین خواهید دید بامشایخ مدرسه بلخ و بعض مشایخ بغداد از طریق شاگردی با صحبت و زیارت پیوند همیشگی و ناکستنی بود و این نکته در وجود اتصال و ارتباط فکری میان رجال این مدارس مجال شکی باقی نمیگذارد.

۳ - هر چند سلمی و مؤرخان دیگر تصوف میکوشند تأسیس مکتب ملاطی را به يك تن چون ابو حفص نیشاپوری یا حمدون قصار یا هر دو نسبت دهند بدان دلیل که اینان واضع اساسات اولیه اصول این فرقه استند ولی من چنین کوششی را که در نسبت دادن همه این اصول به اقوال آن دوتن صورت گیرد عبث میدانم؛ چه این اقوال راسلمی خود از زبان آنان در رساله اش آورده باشد و چه مؤلفان کتب دیگر تصوف یا کتب طبقات مشایخ نقل کرده باشند. بلکه نسبت دادن جمیع این اصول به ابو حفص و حمدون یا رجال مشهور ملاطی دیگر که از آندو گرفته اند نیز بیهوده مینماید چون: عبدالله بن منازل (۲۲۹ هـ) و ابو عمرو بن نجید (۳۶۱ هـ) و ابو علی محمد بن عبدالوهاب ثقفی (۳۲۸ هـ) و محفوظ بن محمود نیشاپوری (۳۰۳ هـ) و محمد بن احمد فراء (۳۷۰ هـ) و جز اینان. زیرا ربط و اتصال اصول ملاطی که سلمی در رساله اش کرد آورده است با مقالات مردان دیگر غیر از صوفیان نامبرده - که ملاطیان اقوال و عقاید آنان را اخذ و در روشنی نظریات و آرای عمومی خود تفسیر کرده اند - انکار پذیر نیست. البته سلمی خود نیز ادعا ندارد که اصول ملاطی را تنها از عبارات ملاطیان بدست آورده است به دلیل آنکه وی در قرن سوم در پهلوی ابو حفص نیشاپوری و حمدون قصار و ابو عثمان حیری از یحیی بن معاذ رازی و شاه کرمانی و سهل بن عبدالله تستری یاد میکند و در قرن چهارم ابوبکر واسطی و ابو عمر و دمشقی و ابوبکر محمد بن علی کتانی را در جنب ملاطیان این قرن مثل ابو عمرو بن نجید و ابن منازل و ابو محمد عبدالله بن محمد رازی و جز اینان نام می برد. بلکه از بویزید بسطامی آنقدر نقل قول میکند و در اصول ملاطیه باواستشهاد مینماید که خواننده

خیال میکند بویزید یکی از ملامتیان بوده است .
حقیقت آنست که مذهب ملامت در تصوف اسلامی از لحاظ نظر خاصی که نسبت به نفس انسانی و اعمال آن و ارزیابی این اعمال و همچنین نسبت به زهد و مظاهر آن دارد نزع و تمایل ویژه ای را تمثیل میکند . پس هرچه بتواند اساسی برای این تمایل خاص قرار گیرد ، چه اقوال ملامتی باشد یا اقوال غیر ملامتی و چه آیت قرآنی باشد یا حدیث نبوی ، سلمی آنرا به حیث اصلی از اصول ملامتی ذکر میکند .

در ضمن مطالعه اصول چهل و پنجگانه پی که در رساله ملامتیه ذکر شده است خواهیم دید که این اصول در حقیقت فروع چند مبدأ عمومی محدود است که معالم طریق ملامتی را تعیین میکند و مذهب ایشان در جوهر و اصل خود مستند بدانست و این مبادی که شماره آن بس اندک است همانهاست که خصایص اساسی اندیشه ملامتی را روشن نشان میدهد و نحوه فکر و روشی که رجال این طایفه را از مردان دیگر تصوف امتیاز میدهد در آن بیان گردیده است .

مکتب نیشاپور

۴ - در نیمه دوم قرن سوم در نیشاپور سه تن از بزرگان صوفیه می زیستند: قدیمتر آنان یحیی بن معاذ رازی متوفی ۲۵۸ هجریست که قشیری در حق وی گوید: او را در باره «رجاء» خصوصاً و نیز در باره معرفت «سخنهای» است یحیی بر رغم منزلت عالی و جایگاه رفیعی که در میان رجال نخستین تصوف داشت در مردم نیشاپور چندان مؤثر نبود؛ بدوجهت: نخست آنکه به مسایل نظری در تصوف عنایت بسیار داشت در حالیکه نیشاپوریان در طریقت خویش مردان عملی بودند و دوم آنکه از نیشاپور نبود . ولی بو حفص و حمدون که نیشاپوری بودند با وجود آنکه به مرقتبت یحیی بن معاذ نمی رسیدند مردم آن شهر بسدور آنان می چرخیدند .

ابو حفص (۱) از کورد آباد بود که در دروازه نیشاپور در راه بخارا واقع است هجویری و ابو نعیم گفته اند که عبدالله اباوردی (۲) استاد بو حفص بود و شعرانی، عبدالله المهیدی و علی نصر آبادی را از شیوخ او شمرده است . (عبدالله مهیدی همان اباوردی است که بو نعیم و هجویری بدان اشارت دارند) و نصر آباد دیهی بود در نیشاپور یعنی شیخ علی از نیشاپور بوده . لکن در باره این دو شیخ چیزی نمیدانم و بگمان اغلب نه شهرت خاصی داشته اند و نه بهره ای

(۱) ابو حفص عمرو بن سالم: ابن مسلم و ابن سلمه نیز گفته اند؛ خطیب بغدادی گوید: «احمد بن علی توزی بمن خبر داد که ابو عبدالرحمن سلمی گفت: ابو حفص نیشاپوری، نامش عمرو بن سالم است و گویند عمرو بن سلمه و گفت همین صحیح تراست» (تاریخ بغداد ۱۲/۲۲۰) با طبقات سلمی مقابله شود؛ در آنجا (۲۴ ب مخطوط) سلمی هر دو اسم را ذکر میکند و نمیگوید صحیح تر کدام است .

(۲) الحلیه: ۱۰: ۲۲۹

در جنبش تصوف در نیشاپور و نه در تاسیس مکتب ملامتی بو حفص نیشاپور و نیشاپور و بغدادیان مقام بو حفص را مساویانه بزرگمیداشتند چنانکه خطیب بغدادی آورده است : « چون بو حفص وارد بغداد شد مشایخ صوفیه که در آنجا بودند بدور او گرد آمدند و احترامش گزاردند و قدر و جایگاهش نیکو شناختند . . . » خلدی از جنید آرد که در حضور وی از بو حفص سخن بمیان آمد ، فرمود : از اهل حقایق بود اگر میدیدمش بی نیاز می شدم . و بسیار عمیق و نیکو سخن راند . سپس گفت : بو حفص از گروهی بود که بکمال علم استند و مردم خراسان شیوخ ، احوال ، امور و حقایق ایشان را مرتبته به غایت ارجمند و بلند است (۱) . لابد بعضی از افکار مربوط به فتوت مخصوصاً فکر فداکاری و از خود گذری و ترجیح دیگران بر خویشتن - به رجال مدرسه نیشاپور از راههایی که اکنون تحدید آن مقدور نیست سرایت کرد و بدست آنان معانی صوفیانه دیگری یافت . از آن جمله « جوانمردی » که پیش از آن در نظر ایشان مثال اعلی در حیات اجتماعی بود مثال اعلی در زندگانی روحی شناخته شد .

این نکته قابل توجهست که در سرگذشت مردان اولیه اهل ملامت چون ابو حفص و حمدون قصار اقوال بسیار اندر فتوت صوفیه نقل شده است تا بد آنجا که اینان را در فنون روش های جوانمردی متخصص و استاد تر از دیگران نشان دهد . چنانکه ابو عبد الرحمن سلمی درباره بو حفص گوید : از عبدالرحمن بن حسین صوفی شنیدم که گفت : بمن چنین رسیده که مشایخ بغداد نزد او (نزد ابو حفص) گرد آمدند و از او راجع به فتوت سوال کردند ؛ فرمود : شما سخن بگوئید که زبان و بیسان شما راست ، جنید گفت : فتوت اسقاط رویت است و ترک نسبت . بو حفص فرمود : بسیار خوب گفتی لکن فتوت نزد من ادای انصاف است و ترک مطالبه انصاف . جنید آواز برکشید : باریا من بوخیزید که بو حفص بر آید و ذریت وی افزود « (۲) یعنی : و رای این ، سخن نیست .

این اعتراف جنید است بلکه اشقیات بو حفص در میدان فتوت . اگر میان عبارات این دو تن مقایسه کنیم اختلاف نظری را که بر این مسأله دارند روشن می یابیم . بدین بیان که جنید جوانمردی را در « اسقاط رویت » داند و ترک نسبت یعنی اعمال را بدیده تقدیر و اعتبار نباید دید و علایقی که انسان را به چیزی یا موجودی جز خدا ارتباط میدهد همه را باید ترک کرد و دور افکند . بدینسان فتوت به عقیده جنید همان زهد کامل است اما بو حفص فتوت را در ادای چیزی داند که صوفی آنرا عدل و انصاف خواند یعنی جمیع وظایف و واجبات شرعی و اجتماعی را اجرا کردن بدون آنکه از شریعت یا جامعه توقع قدر دانی و انصافی در کار باشد . و بدین ترتیب فتوت از نگاه بو حفص یعنی فدا کاری خالص .

(۱) تاریخ بغداد : ۱۲ : ۲۲۱

(۲) طبقات سلمی (مخطوط و ۲۴ ب) و حکایت در حلیه نیز مسطور است :

۱۰ : ۲۳۰

این گفتار را حکایتی که خطیب بغدادی از بوحفص نقل کرده است تأیید میکند و آن چنین است: « چون بوحفص خواست از بغداد بیرون رود مردم بغداد، پیرو جوان، او را بدرقه کردند. هنگام بازگشت یکی از وی تمنا کرد که ما را به فتوت راه بنمای، فرمود: فتوت عمل است فقط عمل نه حرف - و این سخن مایه تعجب مردم شد » (۱).

یعنی جوانمردی، نظام یا اسلوب و روشی از زندگیست که صوفی آنرا نیکو می‌شناسد و آن حیات اهل ملامت است: از مسایل نظری نیست که به بیان آید یا از آن سخن رود.

همچنین این نکته توجه کردنیست که بوحفص، احمد بن خضرویه (۲۴۰ هـ) را بدید که از بلخ به قصد او بیرون آمده بود و چنانکه تذکره نگاران آرند این احمد، جوانمردی بزرگ بود و بوحفص گواهی دهد که: « هیچ کس را بلندهمت تر راست حال تر از احمد بن خضرویه ندیدم » سلمی در حق وی گوید: اندر جوانمردی از مهینان مشایخ خراسان بود (۲) احمد از اصحاب ابوتراب نخسبی بود که او نیز به جوانمردی مشهور است. یقین دارم که ارتباط و اتصال بوحفص با این جوانمردان متصوف در تشکیل اندیشه ملامتی وی و توجه آن بدان نمط خاص، اثر فراوان داشته است. گروهی از بزرگمردان نیشاپور که ملامتی بودند در همین مکتب تربیت یافتند و همین راه و روش داشتند، چون ابوعثمان حیری (۲۹۸ هـ) که مایه افتخار این قوم و به غایت کشاده دست بود و ابوالفوارس شاه بن شجاع کرمانی (حوالی ۳۰۰ هـ) و محفوظ بن محمود نیشاپوری (۳۰۳) و جزاینان. همچنین بزرگان دیگری چون ابوعلی محمد بن عبدالوهاب ثقفی که در نیشاپور امام عصر خود بود (۳۲۸ هـ) و ابوعلی عبدالله بن محمد معروف به مرتعش که در سال ۳۲۸ هـ در بغداد مرد و ابو محمد عبدالله بن محمد خراز که در حدود سال ۳۱۰ هـ در گذشت، صحبت بوحفص را در یاد کرده اند.

۵ - مشهورترین مرد اهل ملامت بطور مطلق ابوصالح حمدون بن احمد بن عماره معروف به قصار است (۲۷۱ هـ) که یکی از عالمان فقه در مذهب ثوری بود و مشهورترین استادان او در تصوف دوتن بودند. نخست سلمان یاسالم باروسی (۳) از بزرگان مشایخ نیشاپور که پیروان بسیار داشت. سلمی از جدش ابو عمرو بن نجید ملامتی حکایت کند.

(۱) تاریخ بغداد: ۱۲: ۲۲۲

(۲) مخطوط طبقات: ۲۱ ب

(۳) قشیری (رساله ص ۸۱) بسان متن آرد و شعرانی « طبقات: ۸۶/۱ »

جایی که از محفوظ بن محمود نیشاپوری سخن راند: سلام الباروسی.

قول سمعانی صحیح است که ابوالحسن سالم بن الحسن الباروسی باشد

منسوب به باروس و آن قریه یی بود در نیشاپور. ابو عبدلرحمن سلمی در

تاریخ صوفیان از او یاد کرده و گفته است از قدیمان مشایخ نیشاپور و استاد

حمدون قصار بود. الانساب ص ۱۵۹

که گفت: «سالم بن الحسن (الباروسی) و محمد بن کرام (۱) متوفی ۲۵۶ هرا اتفاق ملاقات افتاد. ابن کرام پرسید: یاران مرا چه گونه دیدی؟ گفت: اگر رغبتی که در باطن دارند بر ظاهر داشتندی و زهدی که در ظاهر ایشان است در باطن آنان بودی البته مرد بودند سپس افزود: نماز و روزه بسیار می بینم و خشوع و تواضع بسیار اما نور اسلام در ایشان نمی بینم.

در گفتگوی کنونی ماچنین حکایتی راجع به یکی از مؤسسان مکتب ملامتی بسیار ارزنده و پرمغز است زیرا بر فرقی که دران روزگار در میان زهد حقیقی و زهد دروغی یا بین زهد ملامتی و غیر آن وجود داشته است روشنی می افکند. میدانیم که ابن کرام و یاران او بر حسب عادت خویش پوست دباغی شده کثیف کهنه‌یی می پوشیدند و کلاه سپید رنگ مخصوص بنام قلنسوه بر سر می نهادند و از شهری به شهر دیگر می رفتند و در بازارها مو عظمت می گفتند و حدیث می خواندند این هیكل و اوضاع در نظر باروسی زشت و نا پسند آمد، زیرا دران نشان ریادید و ازینرو به ابن کرام و یاران او فرمود:

زهد باید زهد باطنی باشد نه زهد ظاهری. باید شوق و رغبتی را که مدعی وجود آن در باطن خویش اند پدید آرند و ظاهر سازند نه آنکه به کثرت خشوع و پارسایی و روزه و نماز تظاهر کنند ازان پس استادان ملامتی این دستور و توقع راهمواره به گوش شاگردان خویش فرومی خواندند. شکفت نیست اگر حدس باروسی درباره ابن کرام که در تعالیم خود به ایمان زبانی بدون تصدیق قلب قانع بود درست باشد. دومین استاد حمدون، ابوتراب نخشبی (۲۴۵ ه) است مشایخ نیشاپور و از جمله کسانی که در انجا به دانش و زهد و جوانمردی مشتهر بودند، اثر آراء نخشبی در تعالیم حمدون خاصه در مسایل توکل و سؤال و نهی از مرقعه پوشی و نیز در معنی صدق و اخلاص و همانند اینها نمایان است. از میان مشایخ نیشاپور حمدون بحیث نخستین مؤسس حقیقی مذهب ملامتی در انجا شهرت دارد یا لا اقل چنین نصی موجود است که وی بنیان گذار مکتب ملامتی است چنانکه به قول سلمی پیشوای ملامتیان در نیشاپور بود و همو مذهب ملامت را منتشر کرد (۲) و با اینهمه قشیری در رساله اش و شعرانی در طبقات خود این نکته را تکرار میکنند که: پیروان حمدون عادتاً نه با اسم ملامتیان بل به نام حمدونیان یا قصاریان خوانده می شدند (۳).

(۱) در انساب «بن کدام» ضبط شده که تحریف است.

(۲) طبقات الصوفیه (۱۲۶)

(۳) رك: كشف المحجوب ترجمه نیکلسون ص ۱۸۳

پیش ازین به ارتباط بو حفص با اصحاب فتوت صوفیه چه در داخل خراسان و چه خارج از آن و منزلت خاصیکه وی را در آنجاست اشارت کردیم و اکنون گوییم که ارتباط حمدون قصار با جوانمردان صوفی و غیر صوفی محکمتر و مؤکدتر بوده است در زمان حمدون بدون شك در نیشاپور جوانمردان غیر صوفی بودند که همیشه با جمعیت های داشتند و مادران باره چندان چیزی نمیدانیم.

جوانمرد این طایفه بنام عیار و گاهی بنام شاطر یاد می شد (۱) میان این جوانمردان و رجال ملامتی ارتباط برقرار بود و وجود چنین ارتباطی راقصه‌یی که علی بن عثمان هجویری و شیخ فرید الدین عطار (۲) نقل کرده‌اند به خوبی ثابت می‌کند و در عین حال این قصه کوتاه بر طرز زندگی حمدون و جوان مردانی که با وی رابطه داشتند روشنی می‌اندازد. حمدون قصار گوید: «روزی اندر جویبار حیره نیشاپور میرفتم نوح نام عیاری بود بفتوت معروف و جمله عیاران نیشاپور در فرمان وی بودندی. ویرا اندر راه بدیدم گفتم: یا نوح جوانمردی چه چیز است؟ گفت: جوان مردی من خواهی یا از آن تو؟ گفتم: هر دو بگویی. گفت: جوان مردی من آنست که این قبا بیرون کنم و مرقعه بپوشم و معاملت آن برزم تا صوفی شوم و از شرم خلق اندران جامه از معصیت بپرهیزم و جوان مردی تو آنک: مرقعه بیرون کنی تا تو به خلق و خلق به تو قوتنه نگریدید. پس جوان مردی من حفظ شریعت بود بر اظهار و از آن تو حفظ حقیقت بر اسرار^{*} این همان اساس و بنیانی است که ملامتیان، مذهب و سلوک خویش را بر آن بنانیده‌اند، از قبیل: ترك جامه پشمین و هر چه که رمز تقوی و پارسایی باشد، ندای قلب را لبیک گفتن و اخلاص معامله با خدا. ازینروست که نوح جوانمردی آرزو دارد خرقة صوفی در پوشد تا مگر او را از کار هایی که شایسته خرقة پوشی نیست باز دارد و بر کاری که با ظاهر ظاهر شرع سازگار است بگمارد: و حمدون ملامتی جامه صوفیان از بدن بر کند تا نفس وی از ریا برهد.

در قبال ندای قلب که با حضرت حق اتصال دارد اخلاص بورزد تا میان نفس وی و میان آنچه در جنب او تعالی سزاوار نیست خایل گردد. اگر چنانکه دانسته ایم جوانمردی بمعنای عام آن عبارت از مروت و مردانگی و ایثار محض است پس این صفات به معانی فتوت اتصال شدید دارد تا بدانجا که عده بزرگی از سلمی و قشیری در رسایل خویش از وی نقل کرده‌اند و مطالبی که مؤلفان طبقات در باره او نوشته‌اند دلیل روشنی بر این قول است: ترك کبر، چشم پوشی، از تقصیر دیگران، ایثار اعتراف به تقصیر، تواضع و فروتنی و معذور شناختن کسی که عمل زشتی مرتکب گردد در نظر حمدون آیین جوانمردان است.

این صفات به معانی فتوت اتصال شدید دارد تا بدانجا که عده بزرگی از اصول تعالیم ملامتیان از همین اندیشه‌ها ریشه می‌گیرد.

(۱) عیار یکی از نامهای شیر است و بر شجاع اطلاق میشود. رساله (۲)

«الشاطر من اعیان اهل خبثاء» (قاموس المحيط).

(۲) کشف المحجوب ص ۱۸۳ و تذکرة الاولیاء: ۳۳۴/۱

* متن عبارت هجویری از طبع ژوکوفسکی نقل شد ص ۲۲۸ (م)